اسلام و اقطاب غربی

در غرب چهار قطب فکری حکومت مـی‌کننـد کـه در مخالفـت بـا اسـاس مـذهب شـریکند. اندیشه‌های ایشان مغزهای بسیاری را فرا گرفته و افکار گروه کثیری را مجذوب ساخته است، آنها اگر چه از محیط ما دورند اما آثارشان بوسیلهٔ کسانیکه اغلب می‌کوشند مدافع طرز فکر ایـن عـدّه بشمار آیند پیاپی در شرق منتشر می‌شود و گروهی را کـه متأسـفانه از حکمـت قـرآن و حقیقـت اسلام ناآگاهند مجذوب می‌سازد!

این چهار رکن **برتراندراسل**، **سارتر**، **فروید** و **مـارکس** هـستند. هرکـدام از ایـن چهـارنفر بـا دیگری مخالفند و خود را نائل به درک حقایق می‌پندارند!

راسل دربارهٔ عقاید مارکس می‌نویسد:« من نمی‌توانم با فلسفهٔ مارکس موافقت داشته باشم چـه رسد به ماتریالیسم امپریوکریتیسیسم لنـین!» (در سـتایش فراغـت، از راسـل، فـصل مربـوط بـه کمونیسم و فاشیسم صفحه ۱۳۰) وی در جای دیگر با لحنی تحقیرآمیز از سارتر و اندیشه‌هـای او یاد می کند و می‌گوید: «در مورد سارتر، من مدعی نیستم که می‌دانم ایـن آدم چـه مـی‌گویـد؟ و میل هم ندارم کسی تصور کند که من مفسّر نظریات او هستم!» (عرفان و منطق، از راسل، بخش الحاقی مناظرهٔ راسل با کاپلستون صفحهٔ ۱۷۰)

فروید و سارتر نیز با دیگران مخالفند. سارتر در کتاب مشهورش بنام «نقد عقل دیالـک تیکـی» آراء مارکس را رد می کند و به مخالفت با «**فردریک انگلس**» رفیـق و شـریک فکـری مـارکس برمی‌خیزد و در آنجا می‌نویسد: «انگلس مدّعی است که به کشف دیالکتیک در طبیعت نائل آمده است اما با این ادّعا دیالک‌تیک را بـه تبـاهی کـشانده و از میـان بـرده اسـت!» (دیالـک‌تیـک و جامعه‌شناسی، اثر کورویچ صفحه ۲۰۷) سارتر همچنین در فصلی از کتاب «هستی و نیستی» آنجا

که از اختلاف روانکاری وجودی و روانکاری تجربی سخن می‌گوید، مخالفت خود را بـا «فرویـد» آشکارا نشان می‌دهد.

امّا این عدّه هر چند– چنانکه گذشت – در موارد گوناگون با یکدیگر مخالفت کرده انـد ولـی در عدم توافق با مذهب، اتفاق نظر دارند امّا مذهبی که اینان با آن مبارزه می‌کنند اسلام نیست زیـرا متأسفّانه ایشان چنان از اسلام بی‌خبرند که باورکردنی نیست!

اسلام از نظر راسل

برتراندراسل حکیم عصر دانش و تکنیک است. اشراف زاده‌ایست که در بهتـرین دانـشکده‌هـای انگلیس تحصیل کرده، قرآن محمّد ﷺ هم به زبان او ترجمه شده و تاریخ عرب و اسلام نیـز بـه آسانترین صورت در دسترس او قرار گرفته است، اینـک شـنیدنی اسـت کـه وی دربـارۀ اهمیـت نهضت اسلام و تأثیر آن بر عرب جاهلی چه می‌گوید؟ او در کتاب «**جهان‌بینی علمی**» می‌نویسد: « مثال روشنی ذکر کنم که درباره‌اش اطلاعات بیشتری داریم (!) در مـورد عـرب‌هـایی کـه بـه محمّد ایمان آوردند. تغییر عاداتی که بر حسب این ایمان، در آنان به وجود آمـد، بـسختی تجـاوز می‌کرد از تغییر عاداتی که آمریکاییان با قبول **والستد** (قانون تحریم مـشروبات الکلـی کـه فقـط چهارده سال ادامه یافت!) به عمل آوردند و هنگامیکه بستگان شکّاک محمّد تصمیم گرفتنـد کـه در سرنوشت او سهیم شوند، شدند زیرا تغییراتی که او در زندگی آنان مـی خواسـت خیلـی نـاچیز بود»! (جهان بینی علمی، اثر برتراندراسل صفحۀ ۱۷۴)

کدام محقّقی است که امروز نداند هنگامیکه اسلام ظهور کرد، عرب، ده‌ها بت از سنگ و چوب و فلز را پرستش می‌نمود؟ عالم پاداش و جزا را به کلی منکر بود و می‌گفت «**حیاةٌ ثُمّ مـوتٌ ثُـمَّ بَعْثٌ * حدیثُ خُرافَـةٍ یا أمَّ بَکْرِ!** » دختران را ننگین می‌شمرد و زنده بگور می‌کرد، چون مـردی پدرش می‌مرد، آن مرد بجز مادر خود، بقیه همسران پدر را به میراث می‌برد! (یعنی زن در جامعـۀ عرب از نوع اشیاء بود نه اشخاص!) زناکاری چندان در مکّه رواج داشت که فواحش بر بام خانه‌هـای خود پرچم افراشته بودند! رباخواری، شرابخواری، تفاخر قبیله‌ای از امور جاری و عادی بود.

عبادتی که عرب برای رفع مشکلات دنیوی خود انجام می‌داد طواف کردن عریان پیرامون کعبه و دست بهم کوفتن و صفیر کشیدن بود! دانش عرب محدود به سرودن اشـعاری در وصـف زن و اسب و شتر و شراب و بیابانها بود و...

در این احوال پیغمبر اسلام قیام کرد و بر آن مردم آلوده و بی‌خبر و متعصّب بانگ زد:

«ای کافران، من آنچه را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم[۱]» «بلکه خدای شما، خـدای آسـمانها و زمین است.[۲]» و «ما از آنِ خدا هستیم و بسوی او بازگشت کننده‌ایم[۳]».

۱– یا ایها الکافرون، لا اعبد ما تعبدون (سورۀ الکافرون: ۱و۲)

۲– بل ربکم رب السموات و الارض (سورۀ الانبیا: ۵۶)

۳– إنّا لِلّهِ و إنّا إلیه راجعون (سورۀ البقره: ۱۵۶)

«آنگاه به هر کس پاداش و کیفر کردارش کاملاً داده می‌شود[۱]» پس: «فرزندان خود را نکشید[۲]» «و بر شما حلال نیست که زنان را به میراث برید[۳]» «و با همسران پدران خود زناشویی مکنید[۴]» «و به زنا نزدیک نشوید[۵]» «و از ربا هر چه را باقیمانده ترک کنید[۶]» «شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه، پلید و کار شیطان است از آن دوری کنید[۷]» «در اموال خود برای محرومین اجتماع سهم معینی قرار دهید[۸]» «قیام کنندگان به عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا پدرو مادر و نزدیکانتان تمام شود[۹]» «و دشمنی با هیچ دسته‌ای شما را به بی‌عدالتی درباره‌ی آنها وادار نکند[۱۰]». تفاخر را به کنار نهید بدانید که «کسی از شما نزد خدا گرامی‌تر است که بیش از دیگران تقوا داشته باشد[۱۱]» قرآن عرب را به اندیشیدن در آسمانها، در زمین، در وجود انسان فرمان داد و راههای دانش را به سوی او گشود، گفت: «در آسمان‌ها بنگرید که چیست؟[۱۲]» «در زمین بگردید و بنگرید که آفرینش را چگونه آغاز نهاد[۱۳]» «و در وجود خودتان، آیا نشانه‌ها را نمی‌بینید[۱۴]؟»

قرآن به جای فساد و دشمنی و پراکندگی، برای عرب ایمان و برادری و وحدت سیاسی به ارمغان آورد و او را پس از قرن‌ها خفتن بیدار و زنده نمود، عرب را در جهان سربلند کرد و در همان عصر صحابه، که تربیت شدگان پیغمبر بودند، ایران و مصر و روم شرقی (بیزانس) را در هم شکست و به خود جذب کرد، شگفتا اگر عرب جاهلی، خود با این تعالیم آشنا بود و چنین ایمان و تربیتی داشت چرا پیش از این، خاموش و مرده بود؟

---

۱. ثم توفی کل نفس ما کسبت (سورهٔ البقره: ۲۸۱)
۲. لا تقتلوا اولادکم (سورهٔ الانعام: ۱۵۱)
۳. لا یحل لکم ان ترثوا النساء (سورهٔ النساء: ۱۹)
۴. و لا تنکحوا ما نکح آبائکم (سورهٔ النساء: ۳۲)
۵. و لا تقربوا الزنا (سورهٔ النساء: ۳۲)
۶. و ذروا ما بقی من الربا (سورهٔ البقره: ۲۷۸)
۷. انّما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه (سورهٔ المائده: ۹۰)
۸. و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم (سورهٔ المعارج: ۲۴و ۲۵)
۹. کونوا قوّامین بالقسط، شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین (سورهٔ النساء: ۱۳۵)
۱۰. و لا یجرمنّکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا (سورهٔ المائده: ۸)
۱۱. انّ اکرمکم عندالله اتقیکم (سورهٔ الحجرات: ۱۳)
۱۲. انظروا ماذا فی السموات (سورهٔ یونس: ۱۰۱)
۱۳. سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق (سورهٔ العنکبوت: ۲۰)
۱۴. و فی انفسکم، افلا تبصرون؟ (سورهٔ الذاریات: ۲۱)

چرا پیش از محمد ﷺ به تسخیر امپراطوری های عظیم اقدام نمی‌کرد؟! اگر عقاید محمد ﷺ با اعتقادات عرب چندان تفاوتی نداشت، پس آنهمه نبردهای خونین ایشان با او بر سر چه بود؟

شک نیست که لرد راسل در تمام عمر یکبار قرآن را با تأمل نخوانده است تا بتواند حقایق آنرا از اباطیل دوران جاهلیت باز شناسد. اما آیا انجیل را هم نخوانده که می‌گوید: هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود، از خار، انجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند؟ (انجیل، لوقا، باب ششم)

اسلام از دیدگاه فروید

این فقر اطلاعات اسلامی، متأسفانه تنها نصیب فیلسوف انگلیسی نشده بلکه فروید، روانکاو اتریشی نیز سهمی بسزا از آن دارد! او در کتابی که تحت عنوان: «**موسی و یکتاپرستی**» نوشته، دربارهٔ اسلام چنین اظهار نظر می‌کند: «تأسیس و استقرار دین محمّد در نظر مؤلف ، تکرار خلاصهٔ مذهب یهود است که سرمشق آن قرار گرفته»! (موسی و یکتاپرستی، اثر فروید صفحه ۹۰)

راستی شگفت است که در روزگار دانش و تحقیق، دو تابعهٔ فکر و نظر، یکی اسلام را همانند رأی بت‌پرستان عرب معرفی می‌کند و دیگری آنرا خلاصه‌ای از مذهب یهود می‌شمارد! با اینکه هر کسی که تا حدّی با فرهنگ ادیان آشنا باشد بخوبی می داند که میان عقاید و رسوم قریش با عقاید و احکام مذهبی یهود، چه فاصله بعیدی وجود داشته است؟!

اگر فروید اتریشی در عمر خود یکبار قرآن را با دقت خوانده بود هرگز دین محمد ﷺ را کپیه‌ای از عقاید یهود نمی‌پنداشت زیرا قرآن از روز اول با اینکه تمام مذاهب الهی را پذیرفته، آئین خود را صورت کاملی از دین فراموش شدهٔ **ابراهیم** عليه السلام معرفی کرده است و در همان سوره‌هایی که در اوائل دعوت پیغمبر در مکه آمده می‌گوید: «بگو خداوندم مرا بسوی راهی راست هدایت کرده دینی پایدار، آئین ابراهیم، که حق‌پرست بود و از مشرکان نبود».

﴿ قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾[1]

آنگاه توضیح می‌دهد که دین ابراهیم، غیر از مذهب یهود و مسیحیت و طریقه مشرکین عرب است و می‌گوید: «ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی؛ مسلمانی حق‌پرست بود و از مشرکان نبود» ﴿ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾[2] و به همین جهت قرآن به نوشته‌های یهودی اعتماد نشان نمی دهد و دربارهٔ آنها و نویسندگانشان می‌گوید: «وای بر کسانیکه کتاب را بدستهای خود می‌نویسند سپس می‌گویند: این از نزد خداست؛ تا آنرا به بهایی ناچیز بفروشند»! ﴿ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ

۱- سورهٔ انعام آیه ۱۶۱

۲- سوره آل عمران،آیه ۶۷

﴿لِيَشْتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾[1] از این رو میان مندرجات تورات که بنظر ما مسلمانان بسیاری از آموزشهای آن تحریف شده با تعالیم قرآن اختلافات روشنی وجود دارد و فروید که در کتاب «موسی و یکتاپرستی» به اصل توحید و تطّور آن توجه دارد حداقل اگر همین اصل را از تورات و قرآن استخراج کرده بود و با یکدیگر می‌سنجید به این لغزش مبتلا نمی‌شد.

تورات می‌گوید: « آدم و زنش خویشتن را از حضور خدا در میان باغ پنهان کردند[2]» اما قرآن می گوید: «هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نمی‌شود[3]» تورات می‌گوید«خدا آدم را بصورت خود آفرید[4]» قرآن می‌گوید «هیچ چیزی مانند خدا نیست[5]» تورات می‌گوید: «خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت[6]»

اما قرآن عقیده دارد: فرشتگان خدا، پیش از آفرینش آدم، از شرارت و تباهکاری‌های انسان در زمین باخبر بودند چه رسد به خدا! با این همه خدا، انسان را بخاطر رازی بزرگ که بر فرشتگان مجهول بود آفرید و بنابراین پشیمان شدن از خلقت برای خدا بی‌معنی است.[7] تورات می‌گوید: «خدا به موسی گفت دست خود را خواهم برداشت تا پشت سرم را ببینی اما روی من دیده نمی‌شود[8]» قرآن می‌گوید «خدا به موسی گفت هرگز مرا نخواهی دید[9]» تورات می‌گوید «پسران خدا، دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویش می‌گرفتند[10]» قرآن می‌گوید: «گفتند خدا فرزندی گرفته، او از این نسبت منزه است بلکه هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و همگی فرمانبردارند[11]».

این نکات بر هیچ محققی پوشیده نیست اما فروید چنان از اسلام بیگانه بوده است که پنداشته خدای مسلمانان نیز مانند خدای غربی‌ها مقام «پدربزرگی»! دارد و در این باره می‌نویسد: «اعراب

۱- سورهٔ بقره، آیه ۷۹

۲- تورات، سفر پیدایش، باب ۳

۳- ان الله لا یخفی علیه شیئی فی الارض و لا فی السماء (سورهٔ آل عمران: ۵)

۴- تورات،سفر پیدایش، باب ۱

۵- لیس کمثله شیئی (سورهٔ الشوری: ۱۱)

۶- تورات، سفر پیدایش، باب ۶

۷- به سورهٔ البقره از آیهٔ ۳۰ تا آیهٔ ۳۹ نگاه کنید.

۸- تورات، سفر خروج، باب ۳۳

۹- قال لن ترانی (سورهٔ الاعراف: ۱۴۳)

۱۰- تورات، سفر پیدایش، باب ۶

۱۱- قالوا اتخذالله ولدا سبحانه له ما فی السموات و الارض کل له قانتون (البقرة:۱۱۶).

با تصاحب پدربزرگ و منحصربفرد اولیه، معرفت و آگاهی زیادی نسبت به خود پیدا کردند که موفقیت‌های مادی زیادی به همراه داشت ولی دینامیسم آنها در آن تضعیف شد، «**الله**» خود را خیلی بیش از «**یهوه**» نسبت به ملت برگزیده‌اش حق‌شناس نشان داد. مذاهب به ظاهر عقلانی شرق، اساساً آئین پرستش نیاکانند»! (موسی و یکتاپرستی، اثر فروید صفحه۹۰)

اسلام و مارکسیسم

هر چند فروید دربارهٔ اسلام سخنی به ناروا گفته اما تا حدّی به عدم آگاهی خود در این مورد اعتراف کرده است زیرا که می‌نویسد:«مؤلف با تأسّف تصدیق می‌کند که مجبور است به همین اکتفا کند چه اطلاعات فنّی او برای تکمیل تحقیقاتش امکان نمی‌دهد، معذلک دانش محدود او اجازه می‌دهد که اضافه کند تأسیس و استقرار دین محمّد در نظر او تکرار خلاصهٔ مذهب یهود است.[۱]»! (موسی و یکتاپرستی، اثر فروید، صفحه ۹۰)

اما شگفت‌انگیزتر از تحقیقات فروید، اظهارنظر **فردریک انگلس** شریک فکری کارل مارکس است. وی پیش از آنکه دربارهٔ اسلام تأمّل و تحقیق کند، راه ضدّ اسلامی را پیش گرفته آنگاه وعده داده تا به پژوهش دربارهٔ اسلام بپردازد! و عجب آنکه با چنین نگرشی راهنمای رفیقش، کارل مارکس شده و در نامهٔ خود به او نوشته است: «مسئلهٔ اسلام را همین روزها مورد مطالعه قرار خواهم داد، ولی فعلاً چنین بنظر می‌رسد که واکنش بدوی‌ها، علیه کشاورزان شهری و ساکنان، بوده است»! (جامعه شناسی روستایی ایران، صفحه ۶۰ به نقل از مقالات و نامه‌های ۶ ژوئن دربارهٔ جوامع ماقبل سرمایه‌داری[۲])

بر ما معلوم نیست که پس از مطالعه دربارهٔ اسلام، بنظر انگلس چه رسیده امّا بخوبی آگاهیم که در اینجا چنان خطایی را مرتکب شده که کمتر پژوهشگری گرفتار آن می‌شود زیرا هر کس در هر مرتبه‌ای از دانش باشد چنانچه یکبار بر تاریخ اسلام نظر افکند به وضوح در می‌یابد که پیغمبر اسلام خود، از ساکنان شهر مکّه بوده و دشمن مهم و سرسخت او یعنی قبیلهٔ قریش نیز در همان شهر می‌زیستند، آنگاه مردم مکّه با تعالیم پیغمبر به مخالفت برخاستند و او و یارانش را وادار به هجرت کردند سپس به سوی شهر مهاجرین یعنی یثرب که بعدها «**مدینه**» خوانده شد لشکر کشیدند و با مسلمانان به نبرد پرداختند.

۱- فروید در اینجا از محدودیت علمی خود پوزش خواسته با اینهمه، به خود حق داده است که بدون تحقیق کافی دربارهٔ بزرگترین مذاهب بشری قضاوت کند اینست نمونه‌ای از انصاف پرچمداران فلسفه مادّی در غرب فاعتبروا یا اولی‌الأبصار!

۲- از انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون

اگر نهضت محمدی ﷺ چنانکه انگلس می‌گوید: «واکنش بدوی‌ها(یعنی عرب صحرانشین) بر ضدَ کشاورزان شهری و ساکنان بود» لازم می‌آمد که محمّد ﷺ و پیروانش در زمرهٔ صحرانشینان می‌بودند! یا قریش اهل مکّه نبودند و در صحرا عمر را می‌گذراندند! و یا مهاجرین و انصار که اهل مکّه و مدینه بشمار می‌آمدند، اهل بادیه می‌بودند!... و در این باره هر چند سخن گفته شود همه توضیح واضحات و بیان مسلّمات تاریخ است و معلوم نیست انگلس اطلاعات خود را از کجا بدست آورده؟ و ظاهراً بر اساس همین معلومات دقیق! بوده که **کارل مارکس** بنا به مندرجات دایرة المعارف شوروی، نیروی محرّکهٔ اسلام را در آغاز نهضت: «انحطاط بازرگانی ترانزیتی مکّه» شمرده است! (دایرة المعارف بزرگ شوری جلد ۱۷ چاپ ۱۹۵۳ ذیل عنوان منشاء اسلام) با اینکه ماجرای اسلام در آغاز کار، پیکار منطقی بر سر توحید و بت‌پرستی بود، نه جنگ اقتصادی بر سر انحطاط تجارت مکه، و نیروی محرّکهٔ اسلام، ایمان پرشکوه و پرشوری بود که پیامبر اسلام به رسالت خدایی خود داشت و این واقعیت را حتی در خلال نوشته‌های برخی از مارکسیست‌های بعدی که به ناچار کمی بیشتر در اسلام مطالعه کرده‌اند نیز می‌توان نشان داد. به عنوان نمونه **پلخانف** که لنین آثار او را «بهترین» نوشته از مجموعهٔ تألیف بین المللی مارکسیستی[1] معرفی کرده است در کتاب «**نقش شخصیّت در تاریخ**» می‌نویسد:

«از روی تجربیّات تاریخی می‌دانیم در صورتیکه انسان‌ها مثلاً مانند **محمّد** خود را فرستادهٔ خدا بدانند اینگونه افراد یک نیروی ارادی بی‌مانندی ظاهر می‌سازند که تمام موانع و مشکلات را که «هاملت»های بزرگ و کوچک محلّی در سر راه آنها می‌گذارند مانند خانه‌های بازیچه مقوایی پایمال می‌کنند» (نقش شخصیّت در تاریخ، فصل ترکیب آزادی و ضرورت صفحه ۱۷).

در سوره‌های کوتاه و پرعمق قرآن که نمایشگر آغار رسالت پیغمبر اسلام (ص) در مکه است خیلی بیش از روبرو شدن با مباحث اقتصادی, دعوت به سوی توحید و جهان آخرت و تزکیه نفس و مبارزه با شرک و بت پرستی مورد عنایت واقع شده است و با مطالعهٔ مرتّب قرآن می‌بینیم که مباحث اقتصادی بیشتر در مدینه یعنی در دوران قدرت اسلام طرح شده و تفصیل یافته است و بنابراین «انحطاط بازرگانی ترانزیتی مکّه» نمی‌تواند توجیه‌کننده دینامیسم اسلام بشمار آید و کارل مارکس که مانند پدران یهودیش, جز به موضوع «**اقتصاد**» نمی‌اندیشیده و همواره تمام نهضت‌های تاریخ را مولود قدرت اقتصاد می‌پنداشته، دربارهٔ اسلام نیز به همان قیاس داوری نموده و توحید را به منزلهٔ یک «فرمول اقتصادی برای رفع بحران بازار مکّه» پنداشته است و اصولاً زحمت بررسی قرآن را به خود نداده و جهت حرکت و هدف آیات را در نظر نگرفته و تیری به تاریکی پرتاب کرده است!

۱- به مقدمه کتاب «نقش شخصیّت در تاریخ» اثر گ. وپلخاف رجوع شود.

اینک روی سخن با آن دسته‌ایست که خود در شرق و در موطن اسلام و در کنار تاریخ اسلامی بسر می‌برند و آنگاه اسلام را از زاویهٔ دید چنین افرادی مشاهده می‌کنند و سخن اینست که ما بارها از سر انصاف، آثار مخالفان اسلام را بررسی کرده‌ایم و به وضوح دیده‌ایم که «**اطّلاعات آنها از اسلام به مراتب کمتر از انتقاداتشان نسبت به اسلام است و کینه‌ورزی و دشمنی ایشان در برخورد با اسلام، بمراتب بیشتر از انصاف آنها در برابر اسلام نمایان می‌شود!**»

مثلاً مکرر دیده شده که مخالفان اسلام، مسئلهٔ «**بردگی**» را طرح کرده‌اند و اسلام را طرفدار نظام کهنهٔ برده داری بشمار آورده‌اند و از این جهت اسلام را آئینی منحط و کهنه و غیر انسانی قلمداد کرده اند و با آب و تاب گفته‌اند که **لینکلن** رئیس جمهور آمریکا بردگی را نسخ کرد و پیغمبر اسلام آن را تصویب نمود! غافل از اینکه آنچه لینکلن و دیگران برای منسوخ شدنش اقدام نمودند در اسلام اصولاً وجود نداشته و ندارد! زیرا آن بردگی منسوخ، بر اساس «**آدم دزدی**» پایه‌گذاری شده بود و در اسلام هیچ انسانی را هر چند کافر باشد نتوان دزدید و به بردگی گرفت.

نقطهٔ شروع برده‌گیری در اسلام، از میدان جنگ تعیین شده است و این نوع بردگی هیچگاه از میان نرفته و هم‌اکنون زندان‌های کشور متمدن از اسیران جنگی مملو است! به علاوه اسلام در برخورد با اسیران جنگی سه راه در برابر خود دیده، یکی اینکه (مانند دنیای متمدن امروز) آنان را به زندان افکند، و دیگر آنکه آنان را (چنانکه باز هم در دنیای متمدن امروز پیش آمده) قتل عام کند! ولی اسلام این دو راه را هرگز نپسندیده و راه سومی را برگزیده است. به این صورت که اسیران را بین مجاهدان راه خدا تقسیم می‌کند تا برای خدمت و همکاری در امور زندگی مدتی میان ایشان به سر بزند و در این مدت بتدریج با احکام و حقوق و عقاید اسلامی آشنا شوند و بیاد آورند با اینکه آنان خون مسلمانان را ریخته اند، اسلام با چه سماحت نظر و چشم‌پوشی و گذشتی دستور داده تا با ایشان رفتار شود؟! آنگاه به نصّ قرآن مجید، دولت اسلامی موظف است که از طریق صدقات واجب (یعنی زکات) بردگان (اسرای جنگی) را از صاحبانشان خریده و آزاد سازد![1]

و در این مدت بر طبق فرمان پیغمبر اسلام ﷺ مسلمانان موظفند: «خوراک و پوشاک بردگان (اسرای جنگی تحت اختیار خود) را تأمین کنند و با ایشان در گفتگو نرمی نشان دهند[2]» و به هیچوجه حق ندارند آنها را تحت شکنجه قرار دهند و آزار رسانند. انصافاً کدام آئین و قانونی است که دستور داده باشد بهتر از این با اسیر جنگی رفتار شود؟ اسیری که چه بسا ده‌ها تن از مسلمین را مقتول، و مجروح ساخته و اموال و نوامیس مسلمانان را در معرض حمله قرار داده است؟!

۱– سوره توبه، آیهٔ ۶۰

۲– عن رسول الله ﷺ: قال الله الله! فیما ملکت ایمانکم، ألبسوا ظهورهم و أشبعوا بطونهم و الینوا لهم القول. (طبقات ابن سعد) پیامبر خدا فرمود: خدا را دربارهٔ بردگانتان در نظر آورید: پیکرشان را بپوشانید و شکمشان را سیر کنید و در گفتار با آنها نرمی کنید.

آیا در دنیای متمدن، با چنین اسیرانی, جز به زندان افکندن و شکنجه دادن آنها چه رفتاری می‌کنند؟

بنابراین هنگامیکه ما می‌بینیم اسلام‌شناس روسی «**پطروشفسکی**» از سر انتقاد می‌نویسد: «محمد هرگز ... بردگی و برده داری را انکار و نهی نکرد, بخصوص برده کردن اسیران جنگی را قانونی و مشروع می‌شمرده» (اسلام در ایران، اثر: ای.ب. پطروشفسکی، صفحه ۲۸) با خود می‌گوییم: مگر این مارکسیست خوش انصاف! نمی‌داند که در کشور خودش تا چندی پیش هنوز تمام اسیران جنگ دوّم جهانی، از زندان‌های سیبری نجات نیافته بودند و نظام مارکسیستی هنوز گرفتن اسیران جنگی را انکار و نهی نکرده است؟ پس چگونه از نظام اغماض آمیز اسلام در گرفتن و آزاد کردن اسیران جنگی انتقاد می‌کند؟ مگر اتحاد جماهیر شوروی اسیر گرفتن را غیر قانونی می‌شمارد و به اسیران خود جایزه می‌دهد و از آنان قدردانی می‌کند؟!

بعلاوه نامبرده چطور آیات صریح قرآن را که به آزاد کردن بردگان فرمان می‌دهند نادیده گرفته و تنها یک طرف سکّه را نگریسته است؟ به عنوان نمونه مگر قرآن نمی‌گوید: «انسان نمی‌خواهد از گردنهٔ تکلیف عبور کند, و تو را چه آگاهی داد که این گردنه صعب‌العبور کدامست؟ برده‌ای را آزاد کردن است...[1] »

پس قرآن در روزگاری که رها کردن بردگان کاری بس دشوار می‌نمود، نجات انسان را در گرو نجات بردگان معرّفی می‌کند! از این روشنتر چه توصیه‌ای در مخالفت با دوام برده‌داری می‌خواهید؟ کدام سفارش در آزاد ساختن انسان‌ها از این دستور قرآنی نمایان‌تر است؟ آیا گویندهٔ این سخن نمی‌خواسته پیروان آئین خود را با ذوق و شوق و علاقه به آزاد کردن بردگان وادارد؟

شگفتی ما زمانی افزایش می‌یابد که می‌بینیم پطروشفسکی می‌نویسد از نظر قوانین اسلامی: «قتل غلام یا کنیز به دست صاحبشان مجازاتی نداشت!» (اسلام در ایران، صفحه ۱۹۹)

هیچ معلوم نیست که آقای پطروشفسکی برای آگاهی از قوانین کیفری اسلام به جای آنکه به قرآن و کتب فقهی و حقوقی اسلام بنگرد، در کدام دائرةالمعارف نگاه کرده و به کجا رجوع نموده است؟ عجبا تمام فقهای اسلام از صدر تا ذیل، متّفقند که هر کس برده ای را بکشد مجازات می‌شود، و عده‌ای با استناد به آیهٔ قرآن: «الّنفسُ بالنّفس- جان به عوض جان» و حدیث نبوی «من قَتَلَ عبدَهُ قَتَلْناهُ بِه- هر کس برده‌اش را بکشد او را به عوض آن برده می‌کشیم!» کیفر قاتل را، کشته شدن شمرده‌اند[2] و برخی دیگر کیفر وی را «تازیانه خوردن و تبعید شدن و محروم

۱- فلا اقتحم العقبة و ما ادراک مالعقبة فکّ رقبة (سورهٔ البلد: ۱۱تا ۱۳)

۲- به کتاب «بدایة المجتهد و نهایة الممقتصد» تألیف فیلسوف و فقیه شهیر اسلامی، ابن رشد جزء دوّم، صفحه ۳۹۱ بنگرید.

گشتن از سهم بیت‌المال و آزاد کردن یک برده» دانسته‌اند[1]. با اینحال، پروفسور پطروشفسکی از کجا آن قانون را یافته که مدارکش به هیچ وجه به نظر فقهای اسلام نرسیده است!

در خاتمهٔ سخن، یادآور می‌شوم که اینک ما را مجال نیست تا به بحث مشروح از قوانین دقیق اسلام راجع به بردگی[2] و نیز اهمیت و ارزش انسان و حدود آزادی او از دیدگاه قرآن بپردازیم چرا که این کار خود به نوشتاری جداگانه و مفصّل نیاز دارد بلکه منظور اساسی ما در مقالهٔ حاضر این است که جوانان عزیز محقّق و دانشجویان ارجمند و همچنین غرب‌زدگان ما که بی‌انصاف نیستند، بدانند که اسلام را نباید از دیدگاه راسل و فروید و مارکس و پطروشفسکی و نظایر ایشان نگریست و به هر چه بافته‌اند«آمنّا و صدّقنا» گفت! هر چند آنها در برخی مسائل صاحب‌نظر شمرده شوند و هر چند در دنیای امروز نقش اقطاب فکری را ایفا کنند! بلکه اسلام را باید از راه دقت و تعمق در «قرآن» شناخت و در خلال آثار و مدارک صحیح اسلامی یافت. و نیز باید توجه داشت که مخالفت ملحدان غربی با دیانت، ناشی از علم و آگاهی عمیق ایشان از حقیقت دین نیست بلکه بهرهٔ آنها به ویژه از اسلام گاهی چنان سطحی و غیرمنطبق با واقع است که مسلمانان می‌توانند به آسانی خطاهای ایشان را تصحیح کنند والسّلام.

مصطفی حسینی طباطبایی

مقاله منتشر شده در روزنامهٔ میزان ۱۳۵۹/۷/۹

۱- به استناد ابن اثر: ان رجلاً قتل عبده صبراً (أی حبساً) متعمّداً فجلده النبی مأة جلدة و نفاه سنة و محاسهمه من المسلمین و لم یقدبه و امره ان یعتق رقبة، به کتاب فقه السنه، مجلد دوم، صفحه ۵۲۹ نگاه کنید.

۲- در خلال همین مجموعه مقالات: به مقاله «الغاء بیگاری و بندگی» بنگرید و تفصیل موضوع را در کتاب «بردگی از دیدگاه اسلام»، اثر اینجانب بخوانید.